



آن اوایل مدرک زبان انگلیسی داشتیم و به همان دلخوش بودم و در مدارس نیز زبان تدریس می‌کردم. دانش‌آموزان اندکی بودند که می‌توانستند کمی شکسته بسته انگلیسی بلغور کنند و بگویند که ما هم چیزی بلدیم. لذا کارم ساده بود و خودم آن‌ها را گام به گام به جلو می‌بردم. سعی می‌کردم تلفظ صحیح کلمات را به آن‌ها آموزش دهم و حتی الامکان از خطا دوری کنم. تنها مشکلم با دانش‌آموزانی بود که قبلاً یکی دو کلاس زبان خوانده بودند و متأسفانه تلفظ بعضی کلمات را غلط یاد گرفته بودند و همین غلط در ذهنشان حک شده بود. هرچه به آن‌ها می‌گفتم که تلفظ صحیح این کلمه فلان است قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: «معلم ما یا آقای فلان چنین گفته است و همین درست است.» مجبور بودم برایشان سند ارائه کنم: کتاب می‌آوردم، نوار به زبان اصلی می‌گذاشتم تا دانش‌آموزها یقین کنند که تلفظ صحیح آن چنین است و آنچه به آن‌ها گفته شده نادرست است. اما دمار از روزگار در می‌آمد.

اما امسال سرشار و پرشوق رفتم نزد مدیر مدرسه و با غرور گفتم «من ارشد تاریخ دانشگاه تهران دارم و حتماً باید چند واحدی به من درس تاریخ بدهید که دلم پر است از شوق تدریس تاریخ!» خوشبختانه مدیر پذیرفت و من وارد کلاس درس شدم و کتاب تاریخ را باز کردم.

دو چشم‌تان روز بد نبیند! کلاس به هر چیزی شبیه بود الا به کلاس درس تاریخ! حرف‌ها همه بی‌ربط! ذهن‌ها همه مغشوش! همه از تاریخ بیزار! به همه چیز بی‌اعتقاد! دو هفته صبر کردم دیدم نشد! یک ماه صبر کردم دیدم باز هم کارم هیچ پیش نمی‌رود و وضع همان است که بود! چهار ماه گذشت و دیدم باز هیچ اتفاقی نیفتاد! هرچه اصلاح می‌کردم فایده‌ای نداشت. اشتباه‌ها یکی دو تا نبود. گاهی دلم هوای تدریس زبان می‌کرد ولی به روی خودم نمی‌آوردم. خلاصه کلافه شده بودم و شروع کردم به تحقیق اینکه چرا چنین است! و لذا دوباره شروع کردم به کتاب خواندن، فلسفه

فرار از تاریخ!

عبدالرضا کلمری

اشاره

همیشه فکر می‌کردم برای یک معلم هیچ چیز سخت‌تر از این نیست که دانش‌آموزانش به حرف‌هایش گوش ندهند و هر کدام ساز خود را بزنند! اما با گذشت چند سال تدریس متوجه شدم که سخت‌تر از آن هم وجود دارد و آن پاک کردن چیزی نادرست و اشتباه از ذهن دانش‌آموز است!

کلیدواژه‌ها: معلم تاریخ، آموزش تاریخ، دانش‌آموز

تاریخ آموختن، پای حرف‌های دانش‌آموزان نشستند! و با همکاران درس تاریخ صحبت کردن! اما از هیچ‌کدام از آن‌ها بیش از خود دانش‌آموزان و محیط آن‌ها چیزی دست‌گیرم نشد. از لابه‌لای حرف‌های خود دانش‌آموزان بود که به دلایل بی‌علاقگی و بی‌اعتمادی آن‌ها به تاریخ پی‌بردم؛ و حالا آن‌ها را در چند پرده می‌آورم!

پرده اول: دیدم یکی از بچه‌ها از «جومونگ» حرف می‌زند و شکل و پوشش خودش را شبیه «جومونگ» کرده است. یکی خود را «پاشا» می‌نامد. دیگری ...

پرده دوم: فهمیده‌ام که درصد بسیار ناچیزی از دانش‌آموزان از موزه‌های تاریخی کشور و حتی موزه‌های شهر تهران دیدن کرده‌اند. درصد بسیار کمی از آن‌ها شهرهای تاریخی ایران را از نزدیک دیده‌اند و اگر به شهری هم رفته‌اند، یا به خاطر بازارش بوده است و یا به خاطر تفریح! در و دیوار مدرسه پر است از شعارها و عکس‌های مختلف اما در میان آن‌ها هیچ عکسی و یا نوشته‌ای که نماد ایران و تاریخ طولانی آن باشد وجود ندارد. حرف‌های مشاور، مدیر، معاون و تمام مراسم صبحگاه حول و حوش هر موضوعی می‌چرخد الا مسائل مربوط به تاریخ به‌طور عام و تاریخ ایران به‌طور خاص!

پرده سوم: دانش‌آموزان در طول دوران تحصیل خود به‌ندرت به اردوهای تاریخی، فرهنگی و تفریحی برده می‌شوند و لذا هیچ درک مکانی و محیطی از ایران پیدا نمی‌کنند، در حالی که یکی از ابعاد اصلی درک تاریخ، آشنایی با جغرافیای تاریخی و محیط جغرافیایی است.

پرده چهارم: درس تاریخ را معلمان غیرمتخصص تدریس می‌کنند و یا هر معلمی که ساعت کاری‌اش جفت و جور نشده باشد. از سال‌ها پیش از اینکه تدریس مدیران و معاونین را در مدارس ممنوع کنند، تدریس درس تاریخ و جغرافی در کنترات مدیران و معاونین بوده است.

پرده پنجم: بعضی از فیلم‌ها و سریال‌های رسانه ملی کشور، یا سریال‌های خارجی است، (چه شرقی و چه غربی)، و یا سریال‌ها و فیلم‌هایی با محتوای مسائل خانوادگی و احساسی! به‌ندرت پس از هر چند سالی هم سریالی تاریخی ساخته می‌شود. سریال بیش از آنکه اسطوره‌های تاریخی و فرهنگی ایران را به میان مردم ببرد، با ساخت بد و بی‌کیفیت

خود باعث می‌شود که آن حلاوت داستانی‌ای که از لابه‌لای داستان‌ها و کتاب‌ها نیز در اذهان دانش‌آموزان و مردم به‌جا مانده است از بین برود.

پرده ششم: یکی از همکاران تعریف می‌کرد که در مدرسه‌ای در امتحان از دانش‌آموزان خواسته بود دو قهرمان ملی ایران را نام ببرند. جالب و غم‌انگیز اینکه دانش‌آموزی در پاسخ نوشته بود: جومونگ و رستم!! خب، سؤال این است که آیا دانش‌آموز ایرانی از زبان معلم خودش شنیده بوده که جومونگ قهرمان ملی اوست یا این را در ضمیر ناخودآگاهش و از طریق تماشای سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی برداشت کرده است!؟

پرده هفتم: می‌دانیم که در کتاب تاریخ مدارس، تصویری که از اغلب سلسله‌ها ارائه می‌شود همراه با قضاوت‌های منفی است، در نتیجه آن‌ها نمی‌توانند الگوی خوبی برای هویت‌سازی باشند.

چه باید کرد؟ شما را نمی‌دانم. اما ماجرای من این بود. ترم اول که گذشت یک روز با رویی سرخ و خجل رفتم دفتر مدیر مدرسه و گفتم: عذر می‌خواهم، اگر می‌شود درس تاریخ من را به همکار یا معلمی دیگر بدهید تا من بروم و مثل سابق همان زبان را تدریس کنم! مدیر مدرسه نگاهی به من کرد و بعد از مکثی طولانی گفت: «نه، متأسفانه نمی‌شود! مدرسه برنامه دارد، حساب و کتاب دارد، همین‌جوری که نمی‌شود از وسط سال معلم و کلاس را عوض کرد! نه آقا نمی‌شود!»

حالا من مانده‌ام با دهها سؤالی که باید یک تنه به آن‌ها پاسخ بدهم: آقا فیلم «۳۰۰» براساس واقعیت است؟ آقا اجازه، فلان فیلم را دیده‌اید؟ آقا اجازه این درست است که شاه سلیمان نصف ایران را گرفته بود؟ آقا اجازه ... من به‌عنوان یک معلم تاریخ درمانده‌ام و از اصحاب رسانه و دانشمندان عرصه تاریخ می‌خواهم بیندیشند و بگویند طریقه آموزش تاریخ به نسلی که دیگر تنها به کتاب درسی خویش اکتفا نمی‌کند و تاریخ‌هایی با قرائت‌های مختلف در پیش رو دارد چیست؟ راستی چگونه باید تاریخ این مرز و بوم را به فرزندان آموزش داد تا به‌طور صحیح از پیشینه خود و نیاکان خود آگاه شوند!

دانش‌آموزان در طول دوران تحصیل خود به‌ندرت به اردوهای تاریخی، فرهنگی و تفریحی برده می‌شوند و لذا هیچ درک مکانی و محیطی از ایران پیدا نمی‌کنند

اشاره

سفرنامه‌ها گنجینه‌هایی از اطلاعات هستند که از طریق آن‌ها می‌توان به واقعیت‌هایی از اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، آداب و رسوم، اعتقادات و فرازونشیب‌های زندگی جوامع مختلف در گذشته پی‌برد. هر سفرنامه نوعی گزارش است که نویسنده، یا همان مسافر، در قالب آن مشاهدات خود را بیان می‌کند و تصویری از مشاهدات خود را ارائه می‌دهد که حاوی نکات ارزشمندی برای مورخان، جغرافی‌دانان و مردم‌شناسان است. به‌عنوان نمونه می‌توان به سفرنامه ابن بطوطه و سفرنامه ابن جبیر اشاره کرد، که هر کدام به تنهایی آینه فرهنگ و تمدن اسلامی است. هر یک از این دو جهان‌گرد از سفرهای خود به سرزمین‌های مختلف گزارشی جذاب، ساده و دقیق از زندگی و آداب رسوم مردم ارائه داده‌اند، از این رو سفرنامه‌های ابن بطوطه و ابن جبیر را در زمره بهترین سفرنامه‌ها به شمار می‌آورند. پژوهش حاضر به تحلیل و بررسی تطبیقی این دو اثر پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه، ابن بطوطه، ابن جبیر

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا (سوره حج، ۴۶)

ابن بطوطه، جهانگرد و سفرنامه‌نویس مغربی (مراکشی) در قرن هشتم هجری می‌زیست. سفرنامه او به جهت در برداشتن اطلاعاتی در مورد آداب و رسوم، رخدادهای تاریخی، اجتماعی و نیز اطلاعات جغرافیایی بسیار ارزشمند است. او که مردی روشن‌بین بود در سفرنامه‌اش جهان را با زشتی‌ها و زیبایی‌هایش به ما می‌نماید. چیزی که سفرنامه این جهانگرد را از دیگر سفرنامه‌نویسان عصر تمدن اسلامی ممتاز کرده شیوه بیان او و انتخاب درست رویدادهاست.

ابن جبیر نیز از سیاحان و گردشگران اندلسی در قرن ششم هجری و قبل از ابن بطوطه است. او هدف خود را از نوشتن سفرنامه، دادن اطلاعات به مسافران و زائران خانه خدا بیان می‌کند. گزارش‌های او روزبه‌روز است و مطالب بسیار ارزنده‌ای در مورد

این آیه و بسیاری دیگر از آیات و روایاتی که مسلمانان را به گردش و سیاحت بر روی زمین ترغیب می‌کند. عامل مؤثری برای بسیاری از مسلمانان در سیاحت و جهان‌گردی بوده است. از جمله سیاحان بزرگ مسلمان ابن بطوطه و ابن جبیر هستند که هر کدام سفرنامه در خور توجهی از خود باقی گذاشته‌اند.

در بررسی این دو سفرنامه، که هر کدام اطلاعات گوناگونی در مورد سرزمین‌های مختلف به ما می‌دهند می‌خواهیم بدانیم که این دو مسافر دیده‌ها و شنیده‌های خود را چگونه به تصویر کشیده‌اند، و آیا توانسته‌اند آنچه را دیده‌اند به مخاطبان‌شان انتقال دهند یا نه؟ برای یافتن پاسخ این پرسش متن هر دو سفرنامه را به‌صورت مقایسه‌ای مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم.

زهرا قلعه آقابابایی
دبیر تاریخ، تهران

بررسی تطبیقی

سفرنامه‌های ابن بطوطه و ابن جبیر